

ولایت در نگاه راز شیرازی

دکتر محمدیوسف نیری* عباس مرادی*

دانشگاه شیراز

چکیده

موضوع ولایت، یکی از محوری‌ترین مباحث عرفان اسلامی است که در پرتو آن، مسائلی اساسی دیگری نظیر توحید، نبوت، حقیقت محمدیه و... مطرح می‌گردد و شرح داده می‌شود. از دوران آغازین عرفان اسلامی تاکنون، اهل عرفان با استناد به آیات و احادیث اهل بیت (ع) به شرح و تبیین مباحث ولایت پرداخته‌اند. میرزا ابوالقاسم راز شیرازی (م ۱۲۸۶ ه. ق)، عارف شیعی قرن سیزدهم، از جمله کسانی است که در تشریح مباحث ولایت، نقش بسزایی داشته‌است. در این نوشتار، ابتدا به‌طور اجمال به سیر ولایت‌پژوهی در عرفان اسلامی پرداخته شده و به دنبال آن، گزارشی کوتاه از آثار این عارف بزرگ ارائه گردیده‌است. سپس از اهمیت و فایده‌ی این بحث در عرفان سخن به میان آمده‌است. آن‌گاه ضمن بررسی معنا و مفهوم ولایت، به بیان تقسیم‌بندی‌های گوناگون آن و نیز مباحث مرتبط با آن نظیر توحید، نبوت و حقیقت محمدیه پرداخته شده و در ادامه، شیوه‌ی ارتباط با صاحبان ولایت با عنوان «اصلی مرابطه»، مطرح شده و در پایان، بحث نسبت معنوی - که حاصل و نتیجه‌ی پیوند با مقام ولایت است - عنوان شده‌است.

واژه‌های کلیدی: توحید، حقیقت محمدیه، میرزا ابوالقاسم راز شیرازی، نبوت، نسبت معنوی، ولایت.

* استاد زبان و ادبیات فارسی Mynayyeri@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (دبیر آموزش و پرورش فارس) abas.moradi110@gmail.com

(نویسنده‌ی مسئول)

۱. مقدمه

با نگاهی اجمالی به سیر تاریخی ولایت‌پژوهی مشخص می‌شود که این نظریه پیش از هرچیز، مستند به قرآن کریم و احادیث امامان معصوم (ع) است. در قرآن کریم واژه‌ی ولایت، یک بار (کهف / ۴۴) و مشتقات آن ۲۳۲ بار به کار رفته‌است. (دانشنامه‌ی قرآن کریم، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۲۲) پس از قرآن، این موضوع در روایات اهل بیت (ع) بازتابی وسیع دارد؛ چنان‌که در کتاب سترگ بحارالانوار، ۴۵۹ حدیث، مربوط به ولایت دیده می‌شود. (معجم‌المفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار، ۱۳۷۳، ج ۲۹: ۲۱۹۷۱)

پس از قرآن و حدیث، این بحث در تحقیقات اهل عرفان، حضوری چشم‌گیر دارد؛ نخستین کسی که رساله‌ای مستقل در این باره نگاشته، حکیم ترمذی (م ۲۹۳) از عرفای قرن سوم هجری است. این حکیم فرزانه در «رساله‌ی سیره‌الاولیا» این بحث را تحلیل و بررسی نموده‌است. (ر.ک. رودلف، ۱۳۷۹: ۳۰)

پس از حکیم ترمذی، اغلب عرفای محقق، در نوشته‌های خود به این موضوع پرداخته‌اند که در این میان، آثار و تألیفات ابن عربی (م ۶۳۸ هـ ق) در شرح و گسترش این بحث، سهم فراوانی داشته‌است؛ به طوری که می‌توان گفت: «محوّر اندیشه‌های اساسی ابن عربی، در دو اصل وحدت وجود و ولایت، خلاصه می‌شود.» (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۶۶ مقدمه) پس از ابن عربی، شاگردان و پیروانش با جدیت تمام، در تألیفاتشان به شرح و تفسیر آثار و اندیشه‌های استاد خود پرداختند و در این مسیر، حجم گسترده‌ای از مباحث عرفان نظر، به ویژه مباحث ولایت را به خود اختصاص دادند. سیر ولایت‌پژوهی پس از ابن عربی و شاگردانش بی‌وقفه نماند و این میراث گران‌سنگ به دست توانای عارفان شیعی، به کمال رسید.

نگاهی گذرا به اندیشه‌ی شیعی درباره‌ی ولایت و ولی، حاکی از این واقعیت است که محوری‌ترین و جامع‌ترین نظرها و اندیشه‌ها درباره‌ی ولایت، از مذهب تشیع سرزده است. شخصیت تابناک و فوق بشری اهل عصمت (ع) هم زمینه‌ساز بحث‌های گسترده‌ی نظری است و هم حقیقتی زنده و حضوری مستمر است که نیاز مستعدان را برآورده می‌کند و راه کمال انسانی را نشان می‌دهد و از کیمیاگری ایشان در تبدیل وجود عاشقان و مشتاقان حضرت الوهیت خبر می‌دهد.

این روایات، تفسیری است بلند از وجودپژوهی، خداشناسی، پیامبرشناسی، امام‌شناسی، انسان‌شناسی، سرنوشت انسان و احکام سیروسلوک. این منظومه‌ی بزرگ که در بسترِ زمان، نسل به نسل حرکت کرده و برکت یافته و افزون شده، مجموعه‌ی فرخنده‌ای پدیدآورده که جا دارد با پژوهش‌های بزرگ و مستقل، به شناخت و شناساندن آن همّت گماریم و زمینه‌ی برخوردارگی و بهره‌وری بیش‌تر از این میراث گران‌سنگ را فراهم آوریم.

ولایت، جنبه‌ی الهی (الی‌الحقی) اهل عصمت است. ایشان عبد مطلق خدا هستند و هستی نورانشان در ذات حق تعالی، فانی است و در عین حال به حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، کلام و اراده‌ی او باقیند.

حقیقت دین، ارتباط و اتصال به ولایت ایشان است که این ولایت، ولایت الله است. وجود مبارک چهارده معصوم (ع) نزدیک‌ترین و گرامی‌ترین آفریدگان به ذات اقدس الهی هستند و هر فیض که به عالم می‌رسد، از برکت ایشان است و ارتباط و رجوع آفریدگان به حضرت حق، باز به وسیله‌ی ایشان است و از آن‌جا که رجوع به حضرت حق، مقصد نهایی تمام ادیان آسمانی است، ولایت ائمه‌ی اطهار (ع) مقصد نهایی تمام ادیان است و این نقطه‌ی وحدتی است که همه‌ی اهل توحید را در یک دایره، فراهم می‌آورد و در زیر یک چتر مبارک و نور مقدس قرار می‌دهد.

به همین سبب است که شیخ سید حیدر آملی حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را قطب دایره‌ی توحید و مرجع موحدان می‌خواند که پس از ایشان، این مقام الهی در فرزندان معصوم آن حضرت ظاهراً و باطناً موجود است. (آملی، ۱۳۸۴: ۱۴)

از این جاست که کمال دین و تمام شدن نعمت الهی به برکت ولایت ایشان است و مؤمنان و سالکان با مددگرفتن از محبت و عشق این خاندان، از نور ولایت و هدایت، بهره‌مند می‌شوند و به کمال انسانی می‌رسند؛ همچنانکه ایشان سبب و علت آفرینش بوده‌اند، به همان گونه، سبب و علت کمال موجودات و در رأس همه، موجب تکامل انسانیند. بر این تقدیر، قرب ایشان، قرب حق است و لطف و خشم ایشان، لطف و خشم حق، دوستی ایشان، دوستی خدا و دشمنی ایشان، دشمنی حق است.

اصل ولایت در تمام گروه‌ها و نحله‌های فکری و اعتقادی شیعه، محور اصلی جهان‌بینی و اعتقادات آسمانی و احکام شرعی، اخلاقی و سلوکی است. اما جالب‌ترین و گسترده‌ترین مباحث آن، در آثار اهل حکمت و عرفان به جلوه آمده‌است. چهره‌های

برجسته‌ای چون شیخ رجب برسی، صاحب مشارق انوارالیقین فی حقائق اسرار امیرالمؤمنین (ع) و سیدحیدر آملی صاحب آثار ی چون: جامع الاسرار و منبع الانوار، نص النصوص فی شرح الفصوص و تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم و قاضی سعید قمی صاحب کتاب‌هایی چون: الاربعینات لکشف الیقینات و شرح توحید صدوق در ولایت پژوهی و نظریه پردازی ولایت، بسیار ممتازند.

اما در قرن سیزدهم هجری قمری مردی از تبار حکمت و عرفان و خاندان بزرگی علمی و عرفانی شیراز دید آمد که ولایت پژوهی را در تمام ساحت‌های علم، عرفان، تفسیر، حدیث و سیروسلوک، با گستردگی و عمقی بی سابقه مطرح کرد.

میرزا ابوالقاسم حسینی شریفی ذهبی شیرازی متخلص به «راز» (متوفی ۱۲۸۶ هـ ق)، از عرفای بزرگ شیعی قرن سیزدهم هجری است، تألیفات و مقام علمی وی بر اهل تحقیق پوشیده نیست؛ اگر ایشان را به تنهایی سند عرفان شیعی امامیه بنامیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. آثار بی بدیل و فراوان او که هر یک شاهکاری از ذوق، معرفت و نوآوری است، حجّتی بر این مدعا تواند بود؛ مرحوم استاد زرین کوب ضمن اشاره به پاره‌ای از آثار این عارف بزرگ، درباره‌ی وی می نویسد: «کتاب مرصادالعباد و قوائمالانوار او مخصوصاً در بیان طریقت ذهبیه، نکات آموزنده دارد.» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۲۴۷)

این عارف شیعی در طی هفتاد سال عمر خود، آثار منظوم و منثور زیادی از خود باقی گذاشت، «با توجه به آثار موجود در کتاب‌خانه‌ها و گزارش آن‌ها در فهرست نسخه‌های خطی و چاپی، تعداد کتاب‌ها و رساله‌های وی حدود پنجاه و یک اثر می باشد.» (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۳۰ مقدمه) از میان این آثار، برخی به چاپ رسیده، ولی تعداد زیادی از آن‌ها به صورت نسخه‌ی خطی و چاپ سنگی، موجود است. در یک نگاه کلی به تألیفات راز می توان دریافت که محوری ترین موضوع در آثارش، بحث ولایت است؛ به گونه‌ای که وی تعدادی از آثارش را - مانند آیات الولایه، اسرارالولایه - صرفاً به شرح و بیان این موضوع اختصاص داده و مطالب دیگر نوشته‌هایش به نوعی با بحث ولایت مرتبط است. یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی این عارف ربّانی آن است که وی هم در قالب پژوهش علمی و عرفانی و هم در قالب اشعار پرشور و حال به سبک مولانا، به شرح و تبیین مباحث ولایت پرداخته است.

از جمله آثار مهم منشور وی تفسیر آیات الولاية است؛ بنابر گفته‌ی یکی از محققان معاصر، این اثر در شمار یکی از تألیفات بی‌مانند عالم تشیع محسوب می‌شود. (خاوری، ۱۳۶۲: ۵۸۸) در این تفسیر با استناد به روایات اهل بیت (ع) هزار و یک آیه، در فضایل امیرالمؤمنین (ع) از قرآن کریم استخراج شده‌است. دیگر اثر منشور وی، «براهین الامامه» است که مؤلف با صد و ده برهان آشکار، امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) را با استناد به روایات عامه و خاصه اثبات می‌کند. طباشیرالحکمه نیز از آثار منشور مهم اوست؛ این کتاب در شرح حدیث خلقت نور محمدی (ص) و حاوی مطالبی از حکمت الهی، توحید و مراتب ولایت است و نیز از جمله آثار منظوم راز، دیوان کوشننامه است که شامل مجموعه‌ای از اشعار پرشور و حال اوست که تمامی آن‌ها، در باره‌ی ولایت، یا به نوعی مرتبط با آن است.

در این نوشتار با توجه به آن دسته از آثار مؤلف که در دسترس نگارنده بوده، سعی شده‌است بحث ولایت از دیدگاه این عارف بزرگ، تحلیل و بررسی شود؛ اما پیش از آغاز بحث، لازم است اهمیت و فایده‌ی بحث ولایت در عرفان بیان گردد.

از غور و بررسی در مجموعه آثار اهل عرفان، روشن می‌شود که از آغاز شکل‌گیری عرفان اسلامی تاکنون، مبحث ولایت در جایگاه محوری‌ترین موضوع عرفان و تصوف، مطرح بوده‌است. اهمیت این موضوع تا آن جاست که صاحب کتاب کشف‌المحجوب در این باره می‌گوید: «بدان که قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله‌ی مشایخ اندر حکم اثبات آن موافقتند؛ اما هرکسی به عبارتی دیگرگون بیان این ظاهر کرده‌اند.» (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۶۵) راز شیرازی نیز در پیوند با اهمیت ولایت می‌نویسد: «پس این اصلی عظیم و رکن شدید بلکه اس اساس تمام ادیان الهیه است.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۶۴) و در جایی دیگر، هدف خداوند از ارسال انبیا و نزول شرایع را اظهار سر ولایت می‌داند و آن را جوهر تمام ادیان الهی می‌شمارد. (همان، ۴)

درباره‌ی فایده‌ی بحث ولایت به‌طور اجمال می‌توان گفت که ثمره‌ی آن در دو ساحت عرفان نظری و عملی نمایان می‌شود. به عبارتی دیگر، از یک سو مسایل اصلی عرفان نظری مانند توحید، انسان کامل، بحث اسماء و صفات الهی و عوالم وجود در سایه‌ی بحث ولایت، تشریح و تبیین می‌شود و به قول استاد جلال‌الدین آشتیانی: «باید هر انسانی بداند که حقیقت ولایت، بلکه در مقام اطلاق و مشیت، بلکه فوق مقام اطلاق

و مشیت، واسطه‌ی ظهور مراتب وجود است. و حق از مشکات مقام ولایت، متجلی در مظاهر وجودی است.» (آشتیانی، ۱۳۴۴: ۶۴۰) راز شیرازی نیز این فایده‌ی ولایت را متذکر شده‌است: «سرّ ولایت به قول حضرت معصوم، معانی توحید و باطن نبوت و بذر حالات معادیه و ثمرات جنان است.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۴)

از سوی دیگر، در عرفان عملی، تربیت یافتن هر فردی و به کمال رسیدن در هر فضیلتی، نتیجه‌ی نفوذ و تصرف صاحب ولایت است؛ یعنی سالک در سیر استکمالی خود، در پیوند با ولایت است که قادر به پیمودن قوس صعودی وجود می‌گردد. نجم‌الدین رازی در این باره می‌گوید: «تا مرید بر جمال ولایت شیخ، عاشق نشود، از تصرف ارادات و اختیارات خویش بیرون نتواند آمد و در تصرف ارادت شیخ، نتواند رفت.» (رازی، ۱۳۷۱: ۲۴۰) راز شیرازی نیز شرط یافتن بصیرت قلبی را برای سالک، پیوند با صاحب ولایت به شمار می‌آورد. (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۳۷) و رسیدن به ولایت را موجب دست‌یابی بر ممالک ملکوت دانسته‌است. (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۱۱) و کمال مطلوب برای اولیای حق را اتصال به نور ولایت می‌داند: «پس کمالی که از برای اولیای الهی مطلوب و مرغوب، است ازدیاد نور ولایت است در قلب؛ زیرا که به این نور مقدس، قرب خداوندی حاصل می‌شود؛ چرا که این نور عزیز، نور تجلی ذاتی الهی است.» (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۶۷۶)

گفتنی است که موضوع ولایت در عرفان، بخش‌های متنوعی را دربردارد که این نوشتار، گنجایش تمامی این مباحث را ندارد؛ بنابراین از میان مباحث گوناگون ولایت، به اهم آن‌ها پرداخته شده‌است. همچنین این مباحث مربوط به عرفان نظری است و در نتیجه، دیدگاه‌های راز شیرازی با مباحث مطرح شده در عرفان نظری، موافق است.

۲. مفهوم ولایت

راغب اصفهانی در رساله‌ی مفردات «ولایت» را از ریشه‌ی «ولی» دانسته و «ولایت» به کسر واو را به معنی نصرت و «ولایت» به فتح واو را به معنی سرپرستی آورده و گفته‌است که این لفظ، برای قرب و نزدیکی از حیث مکان و نسبت و دوستی و یاری و اعتقاد، به طور استعاره آورده می‌شود و افزوده‌است که بعضی از لغت‌شناسان، ولایت به کسر و فتح «واو» را مانند واژه‌ی «دلالت» به کسر و فتح دال، یکی دانسته‌اند. (اصفهانی، بی تا: ۵۷۰) در لغت‌نامه‌ی دهخدا «ولایت» به کسر و فتح واو، به معنی

حکومت و امارت، پادشاهی، تصرف، دوستی و «ولایه» به کسرِ واو به معنی والی شدن، قرابت، نزدیکی، پادشاهی، خطه و امارت آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۵: ۲۳۲۳۸)

هرچند ولایت، معانی متعددی دارد، اما در تحقیقاتِ اهل عرفان بیش تر معنای قرب و نزدیکی آن مورد نظر است. (نسفی، ۱۳۸۲: ۳۱۴؛ محمود بن عثمان، ۱۳۳۳: ۶۱؛ آملی، ۱۳۸۴: ۲۹۳ و لاهیجی، ۱۳۷۱: ۲۸۷)

راز شیرازی در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (کهف/۴۴) از قول مفسران، معانی متعددی از جمله: نصرت، امارت، محبت، دولت، وصایت و سلطنت برای ولایت بیان کرده و ولایت به فتح واو را به معنی محبت و ولایت به کسرِ واو را به معنی سلطنت دانسته است. (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۳۰۴-۳۰۵) هرچند وی در این موضع و دیگر آثارش، ولایت را در معنای قرب نیاورده است، اما از خلال نوشته‌هایش می‌توان این معنا را نیز استنباط نمود:

توسّل کن به انوار هدایت	تمسّک جو به اذیال ولایت
به قرب حق تعالی واصل آیی	که از نور ولایت کامل آیی
شد از نور ولایت رجم شیطان	ولای ما شهان قرب خدا دان

(راز شیرازی، ۱۳۲۴: ۵۲)

واژه‌ی «ولی» از مشتقاتِ کلمه‌ی ولایت است که در متون عرفانی، فراوان به کار رفته است. نظر به اهمیت آن، لازم است معنای این واژه بررسی شود: هجویری در معنای آن می‌نویسد که «ولی» به موجب آیه‌ی «هُوَ يَتَوَكَّلُ الصَّالِحِينَ» (اعراف/۱۹۶) می‌تواند فعل به معنای مفعول باشد، چون خداوند بنده‌اش را به افعال و اوصاف خود رها نمی‌کند و او را در کنف خود حفظ می‌نماید و همچنین «ولی» می‌تواند فعل به معنای فاعل باشد، به دلیل مبالغه که بنده عبادت حق را بر توالی انجام می‌دهد و از غیر او اعراض می‌کند. وی سپس در ادامه با استناد به قرآن، معنای دیگر آن را «ناصر» ذکر می‌کند، از این جهت که خداوند بندگان را در کشف براهین و بیان معنی و مخالفت با نفس، یاری می‌کند و می‌افزاید که همه‌ی این معانی جایز است به بنده و به حق نسبت داده شود. (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۶۶)

راز شیرازی «ولی» را این گونه معنا کرده است: «ولی به معنی والی است و هرکس متوکی شود امر احدی را پس آن کس ولی اوست و ولی آن کسی است که از برای او نصرت و معاونت است.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۳۰۴)

اهل عرفان با استناد به آیه‌ی «هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (الشوری/۲۸) «ولی» را از جمله نام‌های خداوند دانسته‌اند که پیوسته تقاضای بروز و ظهور دارد. (خوارزمی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۳۰) اگر از این جنبه به امر ولایت بنگریم، «همان حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شئون ذاتیه‌ی حق و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعینات و متصف به صفات ذاتیه‌ی الهیه و علت ظهور حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعین اسمای الهی در حضرت علمیه است.» (آشتیانی، ۱۳۴۴: ۵۴۹) از دیدگاه اهل معرفت، وسیله‌ی ظهور این اسم در عوالم وجود، انسان کامل است. پس از یک نگاه دیگر، ولایت «عبارت از تجلی و ظهور ولایت کلیه‌ی الهیه است، در هیکل مقدس ولی و خلیفه به حیثی که مظهر و آینه‌ی صفات و کمالات الهیه می‌باشد و هر صفت کمالی که در او دیده می‌شود، بعینها از اثر اشراقات و حقیقت ولایت الهیه است که در معنی مجازی، ظهور و تجلی فرموده.» (خویی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۹۶۳)

راز شیرازی ولایت را در جنبه‌ی الهی آن - که والاترین مرتبه‌ی ولایت است - سلطنت ذاتیه، مجهول‌الکنه، منقطع‌الاشاره، بدون اسم و رسم و وصف، دانسته که بیان از آن الکن است و جنبه‌ی ظهور آن را «ولایت اضافیه‌ی الهیه‌ی ربانیه» نامیده و اسامی دیگری نیز برای آن آورده است: «و ظهور این سلطنت مطلقه‌ی ذاتیه را نسبت به عالم ظهور، ولایت الهیه‌ی ربانیه نامند که سلطنت ذات است بر عالم صفات و عالم افعال و عالم آثار که عوالم جبروت و ملکوت و ملک است و عالم این ولایت اضافیه‌ی ربانیه را لاهوت نامند و این ولایت، خلق اول و صنع ساکن اوست - جل مجده - و تجلی اوّل ذات بحت غیب‌الغیوب حضرت احدیت است و نور اوست که مشتق از نور ذات پاک است و نورالانوار و نور حضرت محمدی و علوی است.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۳۰۵) نکته‌ی قابل توجه در این عبارات، این است که راز در پرتو مباحث ولایت، بسیاری از اصطلاحات متکثر را در یک معنی آورده است.

وی در جایی دیگر، این دو مفهوم ولایت را چنین بیان کرده است:

در عوالم نیست جز یک سلطنت سلطنت حق راست کنه و مرتبت

جلوه‌ی ذاتیش در دور ظهور شد ولایت نام آن عشق غیور

(راز شیرازی، ۱۳۲۴: ب: ۲۸)

راز، مظاهر ولایت کلیه‌ی الهیه را چهارده معصوم (ع) می‌داند: «و ولایت کلیه‌ی الهیه در دوره‌ی کون و شهود، از آدم ابوالبشر الی قیام قیامت، منحصر است در حضرت خاتم‌الانبیا و حضرات ختمیون که چهارده مظهر کلی ولایت کلیه‌ی الهیه‌اند و بس.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج: ۱: ۲۱۸) و در جایی دیگر، این نکته را گوش‌زد می‌کند که صاحبان ولایت کلیه، هرچند در ابدان، تعدّد و تکثّر، دارند ولی تمامی صاحب یک نور کلی و روح کلی هستند که تعدّد در آن راه ندارد. (راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۲۹) وی به دلیل همین اتحاد نوری، این ولایت را ولایت محمدیه‌ی علویه نامیده است. به نظر می‌رسد که این عارف بزرگ، نخستین کسی است که در نوشته‌هایش اصطلاح «ولایت محمدی و علوی» را به کار برده است؛ زیرا این دو وجود مقدّس، در کمال اتحاد و یگانگی هستند که از دو پیکر مبارک به ظهور آمده‌اند.

۳. اقسام ولایت

از دیدگاه اهل عرفان، چون ولایت، صفتی الهی و شأنی از شؤن حق تعالی است که اقتضای ظهور دارد و این که ولایت، مانند وجود، حکم آن در جمیع اشیا و موجودات، ساری و جاری است؛ (آشتیانی، ۱۳۴۴: ۵۴۹) مقوله‌ای تشکیک‌پذیر و قابل‌انقسام است که می‌توان آن را از جهات مختلفی تقسیم‌بندی نمود. با توجه به این نکته، اهل حقیقت، ولایت را از چند روی تقسیم‌بندی نموده‌اند که در ادامه‌ی بحث به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳. ۱. ولایت مطلقه و مقیده

هرگاه ولایت در جایگاه صفت الهی، به حق نسبت داده شود، «مطلقه» و از لحاظ استناد آن به انبیا و اولیا، «مقیده» نامیده می‌شود و هر مقیدی، متقوم به مطلق و مطلق، ظاهر در مقید است و ولایت انبیا و اولیا، همگی جزیی از ولایت مطلقه به شمار می‌آید. (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۶۸)

راز شیرازی در آثار خود، این تقسیم‌بندی را به گونه‌ای دیگر، تعبیر و بیان نموده‌است؛ وی ولایت مطلقه را دارای بطون و ظهوری دانسته و ظهور آن را ولایتِ اضافیه‌ی الهیه‌ی ربانیه نامیده است. (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۳۰۵) وی انتخاب این عنوان را به این دلیل دانسته که ولایتِ کلی، ظهور سلطنتِ کبرای خداوندی است که به سوی عالم ظهور، اضافه شده‌است. (راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۸۹)

حاصل مقایسه‌ی این عبارات با تقسیم‌بندی نخست، این است که راز شیرازی نامی برای جنبه‌ی بطن ولایت انتخاب نکرده، تنها جنبه ظهور آن را «ولایتِ اضافیه» نامیده که معادل همان «ولایت مقیده» در تقسیم‌بندی نخستین خواهد بود.

۲.۳. ولایت عامه و خاصه

ولایت، باطن نبوت است که به عامه و خاصه تقسیم می‌شود. ولایتِ عامه، شامل تمام کسانی است که به خدا ایمان آورده، عمل صالح انجام می‌دهند؛ چنان‌که در آیه‌ی شریفه آمده‌است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (بقره/۲۵۷)

و ولایتِ خاصه که فقط شامل سالکانِ اصل می‌شود، عبارت است از فنای بنده در حق. و «ولی» کسی است که فانی از حق و باقی به اوست و البته مراد از فنا در این‌جا، منعدم‌گردیدن عینِ عبد به طور مطلق نیست؛ بلکه مراد، همان فنای جهتِ بشری در جهتِ ربّانی است. (آملی، ۱۳۸۴: ۳۹۰ و قیصری، ۱۳۸۱: ۱۴۶) این تقسیم‌بندی از ولایت، در آثارِ راز شیرازی دیده نمی‌شود؛ اما اهلِ عرفان در تحقیقات خود، بحثِ ولایتِ عامه و خاصه را بسط و گسترش داده‌اند که در این‌جا برای تکمیل بحث آورده می‌شود.

۳.۲.۱. اقسام ولایت خاصه

علامه قیصری از شارحانِ فصوص‌الحکم، ولایتِ خاصه را به دو نوع «عطایی» (موهبتی) و «کسبی» تقسیم می‌کند و می‌گوید ولایتِ عطایی، جذب و کشش به سوی خدای تعالی است که پیش از مجاهده حاصل می‌شود و صاحب چنین کششی، «محبوب» نامیده می‌شود؛ از آن لحاظ که خداوند او را به سوی خود جذب کرده‌است. (قیصری، ۱۳۸۱: ۲۶)

ولایتِ کسبی، عبارت است از کشش به سوی حق که به دنبال ریاضت و مجاهدت به دست می‌آید و چنین کسی «محب» نامیده می‌شود؛ زیرا که او ابتدا برای قرب به حق تلاش می‌کند و سپس جذبه‌ی الهی شامل حالش می‌شود. همان‌طور که رسول خدا (ص) از پروردگارش نقل می‌کند: «لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالْوَافِلِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ...» بنابراین کشش او وابسته به محبتی است که از تقریبش به حق حاصل می‌شود؛ به همین دلیل این نوع ولایت، کسبی نامیده شده است. و محبوبان از محبان کامل‌تر و برتر هستند. (همان، ۲۶-۲۷)

سید حیدرآملی از عرفای شیعی قرن هشتم، نیز در نصِّ النصوص به این دو نوع ولایت، اشاره نموده است. وی ابتدا در تعریف «ولی» می‌گوید که منظور از ولی کسی است که حق تعالی متولّی امر او شده و از عصیان حفظش نموده و او را به خود رها نکرده است تا جایی که چنین فردی در کمال، به مقام مردان حق رسیده است؛ چنان‌که خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: «هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ». (اعراف/۱۹۶) وی سپس در توضیح این مطلب، ادامه می‌دهد که «ولی» گاهی محبوب است و گاهی محب؛ چنان‌چه در مقام محبوبی باشد، ولایت او کسبی و وابسته به چیز دیگری نیست؛ بلکه ازلی، ذاتی، وهبی و الهی است. همان‌طور که برای حضرت خاتم الاولیا و اتباع حقیقی او چنین است و در این باره فرموده است: «كنتُ ولياً و آدم بين الماء و الطين». اما اگر «ولی» در مقام محبی باشد، ناگزیر از آن است که متّصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق خداوندی باشد تا عنوان ولی بر او صادق باشد وگرنه ولی نخواهد بود. به همین دلیل گفته‌اند که ولایت، قیام بنده است به حق آن‌گاه که از نفس خویش فانی شده باشد و این با تولّی حق نسبت به او امکان‌پذیر خواهد شد و او با این شیوه، می‌تواند به مقام قرب و تمکین برسد. (آملی، ۱۳۵۲: ۲۷۰)

راز شیرازی هرچند در آثارش این دو اصطلاح (ولایت موهوبی و کسبی) را به کار نبرده، این مفهوم در نوشته‌هایش نمایان است؛ وی در مثنوی مرآت‌العارفين هنگام سخن از ولایت می‌گوید:

این عنایت دولت موهوبی است	بهره‌ای از رتبه‌ی محبوبی است
فانی از عشق حبیب آمد به جان	گشت محبوب خداوند جهان

(راز شیرازی، ۱۳۲۰: ۱۵۷)

۳.۳. ولایت شمسیه و قمریه

اهل عرفان در تحقیقات خود برای تقسیم‌بندی ولایت به «شمسیه» و «قمریه» دو تعریف متفاوت آورده‌اند؛ تعریف اول که سید حیدر آملی متذکر آن شده، عبارت است از این‌که ولایتِ نبی را «شمسیه» و ولایتِ ولی را «قمریه» گفته‌اند. وی در ادامه، در توضیح این مطلب می‌افزاید که باید دانسته‌شود که نسبت علما به ولی و نبی، مانند ستارگان است به ماه و خورشید؛ بنابراین همان‌گونه که با وجود خورشید و انوار تابانش، ماه، نور و روشنایی ندارد، هرچند ماه وجود داشته باشد، با وجود نبوت، رسالت و ولایت، ظهور و نوری ندارد؛ هرچند ولایت موجود باشد؛ هم‌چنان‌که با وجود اولیا و انوارشان از جهت ولایت، علما قدرت و ظهوری ندارند؛ هر چند موجود باشند. پس هنگامی که خورشید نبوت و رسالت غروب کند، نور ماه ولایت و نور ستارگان علما به تبعیت ماه ولایت، ظاهر می‌گردد. در پایان، سید حیدر سخن خود را مستند به این حدیث نبوی می‌کند که فرموده است: «أَنَا كَالشَّمْسِ وَعَلَى كَالْقَمَرِ وَأَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» (آملی، ۱۳۸۴: ۴۵۹-۴۶۰) در این حدیث، منظور از ستارگان، همان اولیای جزوند که از اولیای کل، تبعیت می‌نمایند.

راز شیرازی در چند موضع از آثارش در چند موضع به این دو نوع ولایت اشاره نموده‌است، با این تفاوت که وی همان ولایت کلیه‌ی اضافیه را «شمسیه» و ولایت به معنی وصایت را - که اختصاص به حضرات ائمه‌ی هدی دارد - ولایت «قمریه» نامیده و امیرالمؤمنین (ع) را صاحب این دو ولایت دانسته‌است: «ولایت به معنی وصایت را ولایتِ قمریه در مقابل آن (ولایت شمسیه) نامند؛ زیرا که اکتساب ولایت حضرت وصی و سایر اوصیا از شمس نبوت حضرت خاتم الانبیا - علیهم السلام - است مثل اکتساب نور قمر از شمس.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۳۰۵؛ راز شیرازی، ۱۳۳۲: ۸-۹ و راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۸۷) وی در موضعی دیگر، این عبارات را به رشته‌ی نظم کشیده‌است:

پس امامت با نبوت ای پسر	لازم و ملزوم شد با یک‌دگر
کرد امامت با وصایت اقتران	این ولایت را قمریه بخوان
یک ولایت دیگر آمد شاه را	کان بود شمسیه ممسوس خدا
	(راز شیرازی، ۱۳۲۴ الف: ۱۷۸)

اما تعریف دومی که اهل عرفان برای این تقسیم‌بندی آورده‌اند این است که ولایت عطایی را - اعم از این که توأم با نبوت یا مجرد از آن باشد - «ولایت شمسیه» و ولایت کسبی را «قمریه» نامیده‌اند؛ طبق تعریف یادشده این نوع ولایت به «ولایت کلیه و جزیه» نیز موسوم گشته‌است؛ میرزا جلال‌الدین حسینی شریفی (م ۱۳۳۱ هـ.ق.)، ملقب به مجدالاشراف، فرزند راز شیرازی، از عرفای قرن چهاردهم هجری قمری در رساله‌ی *تحفه‌الوجود* (مجدالاشراف شیرازی، ۱۳۲۳ هـ.ق: ۶-۱۰) در توضیح این دو نوع ولایت می‌نویسد که سلسله‌ی ولایت الهی در هر عصر، دو شعبه دارد؛ یکی به طور کلیت که آن را «ولایت مطلقه‌ی الهیه» گویند و دیگری به طور جزئیت که «ولایت جزیه» نامیده می‌شود و به تعبیر دیگر، اولی را ولایت شمسیه‌ی الهیه و دومی را ولایت قمریه می‌نامند و تخلیط و درهم‌کردن این دو مرتبه، موجب گمراهی است. سلسله‌ی ولایت کلیه‌ی الهی، ظهورش از سلطنت ذاتیه‌ی الهیه‌ی ازلی است و مربوط است به بطون غیب‌الغیوب ذات احدیت، یعنی سلطنتش عین ذات مقدس اوست - جل مجده - همانند علم و قدرت و حیات که این مرتبه اصطلاحاً منقطع‌الاشاره و منقطع‌الوجدان است. این سلطنت کلیه‌ی ذاتیه، مرتبه‌ی حقیقت نورالانوار محمدی است که در هر عصر و زمانی، در وجود مقدس یکی از امامان بزرگوار متجلی است و در آخرالزمان، حکم غیبت دارد و خاص ایشان است. پس از ایشان، پیامبران اولوالعزم از این سلطنت بهره دارند؛ بنابراین کمال ظهور این سلطنت و ولایت مطلقه‌ی الهیه‌ی شمسیه، در هیکل بشری رسول خدا (ص) ظهور کرده و در این زمان، در وجود مقدس حضرت محمد بن الحسن‌العسکری که از بطن مطهر علیا حضرت، نرجس خاتون، متولد شده‌اند متجلی است.

اما ولایت جزیه که باب آن تا قیامت مفتوح است و بسته نخواهد شد، اقتباس از مشکات حضرت صاحب ولایت کلیه‌ی شمسیه است؛ مثل اقتباس قمر از شمس. پس اولیای جزو هر یک، در عصر خود هم نور می‌گیرند و هم نور می‌بخشند و تصرف خورشید با تصرف ماه، منافاتی ندارد؛ بلکه یکدیگر را یاری می‌کنند.

راز شیرازی برای تعریف دوم از ولایت شمسیه و قمریه، دو اصطلاح ولایت جزیه و کلیه را به کار برده است. وی در توضیح آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» (یونس / ۵۸) از قول اهل بیت، «فضل» را نبوت و «رحمت» را ولایت تفسیر کرده و نوشته است: «این فضل، نبوت حضرت محمدی (ص) و این رحمت که

مایه‌ی فرح سالکان راه حق تعالی است، ولایتِ علوی - علیهم السّلام - است. هم‌چنین ولایتِ اولیای ایشان که راهنمایان به شهر فضل و شاه فضل یمینند، نیز مایه‌ی فرح سلاک است؛ زیرا که ولایتِ جزیی ایشان از انوار ولایتِ آن بزرگواران است و ولایتِ کلیه، منحصر است در ولایتِ الهیه که تمام ولایات کلیه و جزیه از انوار ولایتِ الهیه، منشعب است.» (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۲۸۷) وی در جایی دیگر، این مفهوم را این گونه سروده است:

پس ولایت کلی اش ز آن حضرت است جزیی اش با اولیای امت است
جزیی اش از کلی اش یابد ظهور آیتی از کلی اش، انوارِ طور
(راز شیرازی، ۱۳۲۴ الف: ۲۷)

۴. پیوندِ ولایت با نبوت و رسالت

در تحقیقاتِ اهل عرفان، بحثِ ولایت به موازات موضوع نبوت و رسالت مطرح شده است. این امر بیان‌گر این واقعیت است که مباحثِ یادشده یک رابطه‌ی طولی و ناگسستنی با یکدیگر دارند. همان‌گونه که در ادامه‌ی بحث اشاره خواهد شد، این مقوله‌ها در عالم حقیقت، واحد و یک‌سانند؛ اما در عالم معانی، به حسب ظهور، متکثر و متعدّد می‌گردند.

نبوت در لغت به معنی انباء (خبردادن) است و نبی، کسی که از ذات و صفات و اسما و افعال و احکام او خبر می‌دهد (ر.ک. آملی، ۱۳۵۲: ۱۷۶) و نبوت، عبارت از خبردادن از حقایق الهیه یعنی معرفتِ ذاتِ حق تعالی و صفات و احکام او. (ر.ک. آملی، ۱۳۸۴: ۳۸۹)

در تفاوتِ بین «ولایت» و «نبوت» گفته‌اند که ولایت، تصرف در باطن و نبوت، تصرف در ظاهر است و تفاوتِ بین نبی و رسول و ولی در این است که نبی بر حسب ظاهر و شریعت، در خلق تصرف می‌کند و ولی بر حسب باطن و حقیقت، در خلق تصرف می‌نماید (همان، ۱۶۸) و این که هر رسولی نبی است و هر نبی‌ای رسول نیست؛ همان‌طور که هر نبی‌ای ولی هست و هر ولی‌ای نبی نیست. (آملی، ۱۳۸۴: ۳۸۶)

وی در بیان تفاوتِ ولایت و نبوت، مقام نبوت را مختص به تنزیل وحی و ولی را مأمور تأویل وحی می‌داند و نبی را حاکم دوره‌ی ظاهر و ولی را مالک باطن می‌شمارد:

نبی است مخصوص تنزیل وحی ولی است مأمور تأویل وحی
 نبی، حاکم دوره‌ی ظاهر است ولی مالک باطن و قاهر است
 (راز شیرازی، ۱۳۷۲: ۵۵)

از نظر راز شیرازی، هرچند این دو منصب الهی در عالم صورت متفاوتند، وی میان آن‌ها قابل به اتحاد نوری است و هردو را منشعب از یک نور واحد می‌داند.
 (راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۲۹)

در پیوند با این موضوع، آقا محمد هاشم شیرازی، عارف بزرگ شیعی قرن دوازدهم هجری، در رساله‌ی *مناهل التحقیق* این مطلب را با استدلالی دقیق بیان نموده که ذکر آن در این موضع، بسیار به جاست. وی با استناد به حدیث «أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ» می‌گوید که ولایت و رسالت در عالم حقیقت، متحدالنورند؛ اما در عالم معانی، ولایت با رسالت تفاوت دارد؛ زیرا رسول مربوط و مربوط اسم المرسل و الاول و الهادی و الظاهر است و ولی، مربوط و مربوط اسم اله و الولی و العدل و الاخر و الباطن است. (راز شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۶۵)

در بعضی از تحقیقات اهل عرفان، هنگام بحث از تفاوت اولیا و انبیا آمده است که نهایت مقام اولیا، بدایت مرتبه‌ی انبیاست. (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۰۳) سعدالدین حمویه، از عرفای مشهور قرن هفتم، ضمن برشمردن تفاوت‌های بین اولیا و انبیا با اشاره به عبارت یادشده، عکس آن را نیز درست دانسته است: «بدان که ابتدا از نبوت، انتها از ولایت است؛ زیرا که نبی، از حق به خلق می‌آید و ولی، از خلق به حق می‌رود. اما هم‌چنان که انتهای ولایت، ابتدای نبوت است، انتهای نبوت، ابتدای ولایت است؛ زیرا که ابتدای ولی از صورت است با معنی و ابتدای نبی از معنی است با صورت. پس ابتدای آن، انتهای این است و انتهای این، ابتدای آن و این هر دو، دو نهرند که از عین بحر وجود ذات نقطه‌ی مطلق جاری شده‌اند.» (حمویه، ۱۳۶۲: ۱۳۸-۱۳۹)

راز شیرازی نیز در رساله‌ی *قوائم الانوار* ضمن نقل معراج بایزید بسطامی، مفهوم عبارت «نهایه الاولیاء بدایه الانبیاء» را آورده؛ اما به عکس آن اشاره‌ای نکرده است: «به دو بال همت خود و عشق الهی حرکت کردم و طیران کردم تا به روح هر پیغمبری که رسیدم، سلام کردم و جواب شنیدم تا از انبیا گذشتم، سر خود را در کف پای نبی

دیدم؛ یافتم این معنی آن قول است که فرموده‌اند: آخر مرتبه‌ی ولایت، اول مقام نبوت است. (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۵۰۴)

۴. ۱. تفصیل ولایت بر نبوت

اهل عرفان هنگام سخن از ولایت و پیوند آن با نبوت، با اشاره به عبارت «الولاية افضل من النبوة» ولایت را از نبوت برتر می‌دانند. در عرفان ابن عربی و پیروانش نیز این نکته مشهود است. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۶۹) راز شیرازی نیز در چند موضع به این امر اشاره نموده است. (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۳۰۵ و راز شیرازی، ۱۳۳۲: ۸) وی می‌گوید چون ولایت، باطن نبوت به شمار می‌آید، از آن برتر است:

ولایت چو سر بطون آمدی
از آن از نبوت فزون آمدی
(راز شیرازی، ۱۳۷۲: ۵۵)

و نیز چون باطن هر چیز از ظاهر آن مهم‌تر است و این‌که ولایت، باطن نبوت به شمار می‌آید، ولایت بر نبوت ترجیح دارد:

چون حقیقت باطن هر ظاهر است
زان ولایت بر نبوت قاهر است
(راز شیرازی، ۱۳۲۰: ۱۳۱)

باید در این‌جا این نکته را افزود که منظور از برتری ولایت بر نبوت و ترجیح نبوت بر رسالت، این است که هرگاه این سه مرتبه در یک شخص واحد جمع شوند، مرتبه‌ی ولایت آن فرد از نبوتش برتر و مرتبه‌ی نبوتش از مقام رسالتش بالاتر است؛ نه این‌که مقام ولی برتر از نبی و مرتبه نبی، برتر از رسول باشد. (آملی، ۱۳۸۴: ۳۸۶-۳۸۷) به عبارت دیگر، مقام ولی تابع (ولی جزو) همیشه پایین‌تر، از مرتبه‌ی نبی است؛ مطلبی که اهل عرفان در آن اتفاق نظر دارند؛ به این دلیل که ولی هر چند مرتبه‌ای عظیم دارد برتر از نبی نیست، زیرا ولی با وجود علو مرتبه در ظاهر و باطن، وارث نبی و پیرو شریعت و احکام اوست یعنی ولی با به‌جا آوردن اعمال بدنی در ظاهر و با انجام اعمال قلبی در باطن، از نبی پیروی می‌کند؛ بنابراین تابع، هرگز بالاتر از متبوع نیست، هر چند افراد نادان به این نکته توجه نکرده‌اند. (همان، ۳۹۰)

عرفای محقق برای برتری ولایت بر نبوت، دلایلی بیان نموده‌اند: اول این‌که نبوت، صفت خلق است نه حق. اما ولایت، صفت حق است که به خلق اضافه شده و به همین

دلیل، خداوند «ولی» نامیده می‌شود؛ اما «نبی» خوانده نمی‌شود. دلیل دوم، این است که نبوت و رسالت، پدیده‌هایی زمان‌مند و قابل انقطاع هستند؛ اما ولایت، ابدی است و دیگر این‌که بواطن اشیا همیشه مهم‌تر از ظواهر آن‌هاست؛ چون ظواهر، محتاج به بواطنند. بنابراین ولایت که باطن نبوت به حساب می‌آید، برتر است. (آملی، ۱۳۵۲: ۱۸۰ و آملی، ۱۳۸۴: ۳۸۵)

گویا موضوع تفضیل ولایت بر نبوت از جمله مباحثی بوده که از آغاز شکل‌گیری عرفان، مورد بحث و مناقشه قرار گرفته‌است و در این میان، افرادی به دلیل کج‌فهمی، برداشت‌هایی نادرست از این موضوع کرده‌اند و در مقابل، اهل عرفان برای رفع ابهام، به توضیح این امر پرداخته‌اند. در همین پیوند ابونصر سراج یک باب از کتاب خود را با عنوان «فی ذکر من غلط من النبوه و الولایه» به این موضوع اختصاص داده و در آن‌جا گفته‌است که گروهی در تفضیل ولایت بر نبوت، دچار گمراهی شدند؛ در حالی که هرکدام از اولیا به هرکرامتی که می‌رسند، نتیجه‌ی پیروی از نبی (ص) است؛ پس چگونه جایز است که تابع بر متبوع، فضیلت داشته باشد؟ (سراج، ۱۹۶۰: ۵۳۵)

شیخ روزبهان بقلی نیز در رساله‌ی غلطات السالکین به این برداشت نادرست اشاره نموده‌است: «و از غلط‌هاشان آن است که اولیا را بر انبیا تفضیل نهند یا برابر دارند؛ قد کفروا بذلک. این خاطری فاسد است و قولشان در این، به آن است که می‌گویند حال نبی، واسطه است و حال ولی، بی‌واسطه. از بی‌فهمی در غایت جهل بود این سخن که الهام و حدیث و مناجات، انبیا راست بر دوام و نیز به وحی و رسالت جبرئیل (ع) و ارسال کتب، مخصوصند. به نظر می‌رسد که منشأ این تصور نادرست، برخاسته از تخلیط ولایت کلیه با ولایت جزئی است. (بقلی، ۱۳۸۱: ۱۰۲)

۵. ولایت و حقیقت محمدیه

از دیدگاه اهل عرفان، اولین تجلی حضرت حق، حقیقت محمدیه نامیده می‌شود که تمام عوالم هستی در آن مندرج و از ازل تا ابد، دارای ظهور است. این حقیقت، گاهی در «آدم» تجلی می‌یابد و گاه به صورت دیگر انبیا و زمانی در وجود شخصی رسول اکرم (ص) و گاهی در اولیای محمدی (ع).

عرفای محقق درباره‌ی ارتباط حقیقت محمدیه با ولایت می‌گویند که اسم «ولی» باطن اسم الله است؛ چون ولایت از الهیت نهان‌تر است، الهیت نیز باطن حقیقت

محمدیه است. پس ولایت، باطن حقیقت محمدیه است و حقیقت محمدیه، ظاهر ولایت و صورت آن دو است و ظاهر، عین باطن و باطن، عین ظاهر است و تفاوت آن دو، در تمایز عقلی است؛ ولی در وجود، یگانه‌اند. (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۵۸)

راز شیرازی با استناد به حدیث «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» حقیقت محمدی را اولین تجلی خداوند دانسته (رازشیرازی، ۱۳۸۳: ۶۶۲) و تعبیرهایی متعدد از جمله صنع اول، ولایت اضافیه، مشیت مطلقه، فعل اول، خلق ساکن و تجلی ذات احدیت، برای آن آورده و آن را نور مقدس محمدی و علوی نامیده و این متاع آسمانی را با عشق و ولایت، یکسان دانسته است: «اول ظهور از کنز مخفی ذات اقدس احدیت - جل ذکره - حقیقت محبت ذات است به ذات که نور مقدس حضرت محمدی و علوی است و لهذا عرفای الهین و اولیای ربانین، این حقیقت حبیه را که نور این بزرگوران است، عشق الهی گفته‌اند؛ زیرا که در اعصار تقیه بوده‌اند و اظهار ولایت، ممکن نبوده؛ پس آنچه در کتب خود، عشق گفته‌اند و تعریف کمالات عشق کرده‌اند، کنایه از این حقیقت حبیه است که ولایت محمدیه‌ی علویه - علیهم السلام - است.» (رازشیرازی، ۱۳۵۲: ۲۳۵)

۶. ولایت و توحید

از آن‌جا که در بینش اهل عرفان رسیدن به مقام و مرتبه‌ی توحید حقیقی، عالی‌ترین هدف انسان و کامل‌ترین مرحله‌ی تعالی معنوی است، در تحقیقات عرفانی، توحید از مباحث اساسی به‌شمار می‌آید که اهل حقیقت برای آن تعریف‌ها و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی بیان کرده‌اند. عزیزالدین نسفی در تعریف توحید می‌گوید: «بدان که در لغت عرب، معنی مطابق توحید، «یکی کردن» است و در شریعت «یکی گفتن» و در طریقت «یکی دانستن» و در حقیقت «یکی دیدن» است. پس در شریعت، مؤحد آن‌کس است که یکی داند و یکی گوید خدای را. و در طریقت مؤحد آن‌کس است که یکی داند و در حقیقت، مؤحد آن‌کس است که یکی بیند.» (نسفی، ۱۳۶۲: ۱۴۹) با تأمل در این عبارت‌ها روشن می‌شود که توحید حقیقی از دیدگاه اهل عرفان، ورای قیل و قال است و رسیدن به آن، تنها از راه کشف و شهود میسر است.

سید حیدر در جامع الاسرار می‌گوید که توحید، عظیم‌تر از آن است که با عبارتی تعبیر و یا با تعریفی به آن اشاره شود؛ زیرا حقیقت توحید، منزّه از آن است که صاحبان اندیشه به ژرفای آن پی ببرند. (آملی، ۱۳۸۴: ۷۰-۸۲) وی سپس در ادامه‌ی بحث، تعریف‌ها و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی برای توحید، از قول بزرگان عرفان نقل می‌نماید و نهایتاً توحید را به دونوع تقسیم می‌کند: یکی توحید انبیا و دیگری توحید اولیا. وی سپس می‌افزاید که تمامی تقسیم‌بندی‌های بزرگان از توحید، به نوعی در این تقسیم‌بندی مندرج است. بنا به تعریف سید حیدر، توحید انبیا، توحید ظاهر است و آن عبارت از دعوت بندگان به عبادت خدای مطلق یا دعوت به اثبات خدای واحد و نفی خدایان متعدّد است و این سخن خداوند به این گونه از توحید، دلالت می‌کند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ.» (آل عمران/۶۴) این نوع توحید، برای زدودن شرک جلی است که توحید الوهی نیز نامیده شده و ظهور تمامی انبیا از آدم تا خاتم (ص)، برای دعوت مردم به توحید الوهی (توحید انبیا) بوده است.

اما توحید اولیا، توحید باطن است و آن عبارت از دعوت بندگان به مشاهده‌ی وجودی واحد است و این آیه‌ی شریفه به این گونه از توحید اشاره دارد: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن/۲۶-۲۷) این نوع توحید، به توحید وجودی نیز موسوم گشته است. ظهور تمامی اولیا از آدم تا مهدی (ع)، برای این بوده است که مردم را به توحید وجودی فراخوانند تا از شرک خفی رها شوند؛ از نظر سید، تفاوت‌هایی که بین این دو نوع توحید دیده می‌شود، یکی این است که دعوت به توحید انبیا، آشکار و در کمال پیدایی و توأم با سخن (موعظه)، عمل و نبرد است؛ اما دعوت به توحید اولیا، در نهایت خفا و پوشیدگی و همراه با ذوق، اشاره، رمز و کنایه است (همان، ۸۲-۸۶) تفاوت دیگر این است که توحید انبیا به رسول خدا (ص) ختم شده و اظهار آن به پایان رسیده و باب نبوت و رسالت، مسدود گشته است؛ آن گونه که آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب/۴۰) این موضوع را تأیید می‌کند؛ بنابراین فقط توحید اولیا باقی می‌ماند که آن هم شایسته است به خاتم اولیا - که همان مهدی (ع) است - ختم شود. (همان، ۱۰۱)

راز شیرازی در نوشته‌هایش برای حضرت حق، چهار توحید در نظر می‌گیرد که هر کدام از آن‌ها منحصر به یک عالم مخصوص به خود است: اول توحید آثار که عالم

ملک، مظهر آن است. سالک در این مرتبه به قوتِ نورِ باطن خود، نورِ توحیدِ آثار را در اشیا می‌بیند و به هرچه نظر می‌کند، چهره‌ی محبوب را می‌بیند. دوم توحیدِ افعال که مظهر آن عالم ملکوتِ الهیه است و اگر تجلیِ افعالی در باطن سالک نمایان شود، حالت «لافاعل فی الوجود الا الله» از برای او ظاهر می‌شود و مرتبه سوم، توحیدِ صفات نامیده می‌شود که عالم آن، عالم ارواح و جبروت است؛ از آن‌جا که اسم «الله» جامعِ جمیع صفات کمالیه‌ی الهیه است؛ هرگاه نورِ این توحید در باطنِ سالکِ الهی بتابد، معنی «لااله الا الله» در قلبش ظاهر می‌شود. چون با «لا اله» معبود غیر حق را نفی و ذات موصوف به جمیع صفات کمالیه را با «الا الله» اثبات می‌کند. مرتبه چهارم، توحیدِ ذاتی است که مظهر آن، حضرت انسان کامل است؛ چنان که رسول اکرم (ص) فرموده است: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ». (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۶۰-۱۶۲ راز شیرازی، ۱۳۵۲: ۱۴۵-۱۴۹) بر این تقدیر، از دیدگاه راز شیرازی بالاترین مرتبه‌ی توحید، توحیدِ ذاتی است که با مرتبه‌ی ولایت، یکسان می‌شود. وی در موضعی دیگر، این معنا را به صراحت بیان نموده است:

عشق و توحید و ولایت واحد است فطرت انسان بر آن‌ها شاهد است

(راز شیرازی، ۱۳۲۰: ۹۴)

وی از بُعد معرفت شناختی نیز توحید را به دو نوع تقسیم می‌کند: «بیان توحید را اهل معرفت، توحید عقلی علمی نامند و این توحید حقیقی نیست؛ بلکه توحید حقیقی، توحیدِ کشفی حالی، قلبی و مافوق قلب است؛ چنان‌که اهل معرفت گفته‌اند.» (راز شیرازی، ۱۳۸۷: ۶۹)

در این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به توحید و مقامِ منبعِ ولایت دست یافت؛ از نگاه راز، دست‌یابی به این مقام رفیع، امکان‌پذیر است. وی در مورد شیوه‌ی اتصال به آن، اصل «مربطه» را مطرح می‌کند که شرح و بیان آن در این‌جا ضروری است.

۶. ۱. اصل مربوطه با معصوم

اصل مربوطه با معصوم در حقیقت ارتباط روحانی و نورانی دل با صاحبانِ ولایتِ کلیه‌ی الهیه است. این اصل در آثار راز، با تعبیرات و تمثیلات و استشهدات بسیار متنوع،

بررسی شده است؛ از جمله، وی در تفسیر کبیر آیات الولایه، وی ضمن تفسیر آیه مبارکه‌ی «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران/۲۰۰) پس از نقل و شرح احادیثی که از دو طریق عامه و خاصه در باره‌ی این آیه رسیده است، مبحث رابطه را مطرح می‌کند و یادآور می‌شود که این اصل، در عصر غیبت از حساسیت و ظرافت خاصی برخوردار است؛ چرا که در روزگار فرخنده‌ی هریک از ائمه‌ی اطهار (ع) برکات بی‌پایان وجودی ایشان برای همه قابل دسترسی بود و اگرچه در عصر غیبت مهدوی، اصحاب خاص، شرف فیض حضور دارند، عوام شیعه را از این خوان الهی به آسانی بهره‌ای نیست. وی پس از بیان این حقیقت که ابتلائات عصر غیبت، شیعه را به گمراهی و کج‌روی و دل‌سردی تهدید می‌کند، یادآور می‌شود که «...جای آن است که اهل عصر در غیبت مفارقت حضرت امام (ع) خون از دیده بارند و مع‌ذلک، پروا ندارند.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۱۱۶)

پس وظیفه‌ی شیعه در این عصر، این است که دست توسل به دامان همایون آن وارث سرفراز نبوت و ولایت، دراز کند و در راه محبت و معرفت و طاعت آن حضرت بکوشد و در انتظار فرج آل محمد باشد که پایه‌ی متین این رابطه است: «... و رابطه‌ی قلب با ایشان که در آیه، مأمور به است به طریقه‌ی ولایت و محبت قلبی با آن حضرات است یا با شیعیان ایشان که مرابط‌القلب با ایشان باشند. و این طریقه‌ی رابطه از اعظم فنون و طاعات است؛ زیرا که مأثور است که بهترین طاعتی بعد از فرایض خمس در غیبت حضرت امام عصر (ع)، انتظار فرج آل محمد (ع) است و رابطه‌ی قلبی با آن حضرت، مستلزم انتظار فرج است.» (همان، ۱۱۶)

ساختار تثلیثی رابطه در نگاه راز، هم از دید هویت ذاتی و هم از حیث موضوعی، صورتی تثلیثی دارد. هویت رابطه از سه عنصر: محبت، طاعت و معرفت امام (ع) تشکیل شده است؛ این عناصر، معنوی و درونی است. اما از دید موضوع - یعنی وسایل و وسایطی که این رابطه را ممکن می‌سازد - نیز تثلیثی است؛ زیرا سالک این راه یا از طریق علم یا شهود یا علم و شهود توأمانی، به آن حضرت سیمرخ قاف احدیت راه می‌یابد. معلوم است که کامل‌ترین و روشن‌ترین مسیر این رابطه، در گروه سوم است. البته راز شیرازی دو گروه علمای ربّانی و عرفای الهی را در جایگاه وسیله‌ای مطمئن، معرفی می‌کند؛ اما در یک نگاه جامع‌تر، نظر شهید ثانی (متوفی ۹۶۵ هـ ق) را در «منیه المرید»، سخت می‌پسندد و به شرح و بسط آن همّت می‌گمارد. (همان، ۱۱۷)

از نتایج محوری این مباحث در تحقیقات جامع راز، حجیت اصل اجتهاد و تقلید و رجوع به راویان احادیث اهل عصمت در دوره‌ی غیبت مهدوی (ع) است. کمال این رابطه، تحقق وجهی باطنی آن است؛ یعنی دخول در نور ولایت معصومی و به قول سید حیدر آملی: پیداشدن نسبت معنوی با آن حضرت است. (آملی، ۱۳۸۴: ۵۰۱) حصول این امر، به وسیله‌ی علمای با الله و بامر الله است که در حقیقت، علم، عرفان و برهان یا شریعت، طریقت و حقیقت را در خود جمع کرده‌اند.

۶. ۱. ۱. نسبت معنوی

همان گونه که اشاره شد، حاصل و نتیجه‌ی رابطه، پیداشدن نسبت معنوی با صاحبان ولایت کلیه‌ی الهیه است. اصل و منشأ این بحث، در احادیث و روایات ریشه دارد؛ در اصول کافی (کلینی، بی تا، ج ۲: ۲۹۳) حدیثی نقل شده که مؤید این موضوع است. مضمون حدیث این است که امام جعفر صادق (ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِرِجْسِ الْأَيْمَانِ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» (نوح/ ۲۸) فرموده‌اند که منظور از «بیت»، ولایت است؛ هرکس وارد ولایت شود، به خانه‌ی پیامبران وارد شده‌است. باز در ادامه‌ی همین حدیث آمده است که امام جعفر صادق (ع) درباره‌ی آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب/ ۳۳) فرموده‌اند که منظور، ائمه (ع) و ولایت آن‌هاست؛ هرکس در ولایت آن‌ها وارد شود، به خانه‌ی پیامبر (ص) وارد شده‌است. همچنین امیرالمومنین (ع) در حدیث مشهور طارق بن شهاب - که حاوی مباحث عالی امام‌شناسی است - فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ عَنْهُمْ وَ أَخَذَ عَنْهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ» (برسی، ۱۴۲۷: ۱۷۹)؛ یعنی هرکس ائمه (ع) را بشناسد و از آنان، علوم (ظاهری و باطنی) را اخذ کند، پس در شمار آنان محسوب می‌شود.

در پیوند با نسبت معنوی راز شیرازی نیز در تفسیر آیه‌ی «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ» (آل عمران/ ۶۸) با استناد به سخن امام جعفر صادق (ع) می‌نویسد منظور از «وَالَّذِينَ آمَنُوا» حضرات ائمه (ع) و شیعیان ایشانند، آن‌گاه اضافه می‌کند که هرکس از ائمه (ع) پیروی نماید، از نفوس مطهر ایشان محسوب می‌شود؛ هرچند قرابت نسبی با آن‌ها نداشته باشد. وی برای این مدعای خود از دلایل عقلی و نقلی مدد می‌جوید: «... زیرا که قرابت به حسب علم و محبت و اطاعت است در حقیقت، نه به سبب قرابت بدنی و

جسمانی و به سبب این قرابت روحانی علمی، سلمان ملقب به سلمان محمدی شد و در شأن او «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» وارد آمد و او را حضرت رسول خدا «ابن‌الاسلام» فرمود؛ زیرا حق پدر و مادر روحانی ایمانی، اعظم است از حق پدر و مادر جسمانی، چنان‌که حضرت رسول خدا فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ». پس هرکس از امت که متابعت و محبت ورزد با ایشان و اکتساب علوم نماید، علوم شریفه و اسرار را از روی صدق و یقین کامل، از اولاد ایمانی و روحانی ایشان و از نفوس آل محمد است.» (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۱: ۱۰۰)

۷. نتیجه‌گیری

ولایت، از محوری‌ترین مباحث عرفان اسلامی به شمار می‌آید که فایده‌ی آن در دو ساحت عرفان نظری و عملی نمایان می‌شود؛ این بحث پیش از هرچیز، مستند و متأثر از قرآن کریم و روایات اهل بیت (ع) بوده‌است و عرفای محقق در تحقیقات خود، با الهام از این دو منبع، به شرح و تکمیل این موضوع پرداخته‌اند. نخستین کسی که رساله‌ای مستقل در این باره نوشته، حکیم ترمذی از عرفای قرن سوم هجری است. پس از وی، اغلب عرفا بخشی از سخنان خود را به این امر اختصاص داده‌اند که در این میان، ابن‌عربی و شارحان آثار او سهمی عمده در تکمیل این بحث داشته‌اند.

پس از آنان، بحث ولایت پژوهی به دست عرفای شیعی به کمال می‌رسد. راز شیرازی از عرفای شیعی قرن سیزدهم، از جمله کسانی است که این مسیر را ادامه داده و حقایقی از این امر الهی را مکشوف ساخته‌است. از ویژگی‌های برجسته‌ی این عارف بزرگ، آن است که وی هم در قالب پژوهش علمی و عرفانی و هم در قالب اشعار پرشور و حال به سبک مولانا، به شرح و تبیین مباحث ولایت پرداخته‌است.

از نظر راز شیرازی، ولایت اساس و جوهر تمام ادیان الهی است. وی ولایت در جنبه‌ی الهی آن را بدون اسم و رسم و وصف می‌داند و جنبه‌ی ظهور آن را ولایت اضافیه‌ی الهیه نامیده؛ چون به عالم ظهور اضافه شده‌است. از نگاه وی، مظاهر این ولایت و به عبارتی دیگر، صاحبان این ولایت، چهارده معصوم (ع) هستند که هرچند در ابدان، تعدد و تکرر دارند، تمامی صاحب یک نور کلی هستند که تعدد در آن‌ها راه ندارد. در دیدگاه این عارف ربّانی، عشق، توحید، حقیقت محمدیه و ولایت، مفاهیمی

یک‌سان هستند؛ بر این تقدیر، وی در پرتو مباحث ولایت، بسیاری از اصطلاحات متکثر را در یک معنی آورده‌است.

عرفای محقق از جمله راز شیرازی، بحث نبوت را به موازات موضوع ولایت، مطرح کرده‌اند؛ چون اولاً، مباحث یادشده یک رابطه‌ی طولی و ناگسستی با یکدیگر دارند و ثانیاً، این مقوله‌ها در عالم حقیقت یک‌سانند؛ اما در عالم معانی، به حسب ظهور، متکثر و متعدّد می‌گردند.

از نگاه راز شیرازی، اهل ایمان می‌توانند با صاحبان ولایت کلیه، ارتباط روحانی و نورانی داشته باشند. وی در آثارش این بحث را زیر عنوان «اصل مرابطه» آورده است؛ این پیوند می‌تواند جنبه‌هایی گوناگون داشته‌باشد که کمال آن، تحقق وجهی باطنی آن است که حاصل آن، سبب پیداشدن نسبت معنوی با اهل بیت (ع) می‌گردد.

فهرست منابع

- قرآن کریم. (۱۳۷۶). ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن کریم.
- آشتیانی، سیدجلال‌الدین. (۱۳۴۴). شرح مقدمه‌ی قیصری بر فصوص‌الحکم. مشهد: کتاب فروشی باستان.
- آملی، سید حیدر. (۱۳۵۲). المقدمات من کتاب نص‌النصوص. تصحیح هنری کربن و عثمان یحیی، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- آملی، سید حیدر. (۱۳۸۴). جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار. تصحیح هنری کربن و عثمان یحیی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۵). فصوص‌الحکم. درآمد، برگردان متن، توضیح و تحلیل محمدعلی موحد و صمد موحد، تهران: نشر کارنامه.
- اسفراینی، عبدالرحمان. (۱۳۸۵). کاشف‌الاسرار. تصحیح هرمان لندلت، تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا.
- اصفهانی، راغب. (بی‌تا). معجم مفردات الفاظ القرآن. تحقیق ندیم مرعشلی، بیروت: المکتبه المرتضویه لاجبار آثار الجعفریه.
- البرسی، الحافظ رجب. (۱۴۲۷). مشارق انوارالیقین فی اسرارامیرالمؤمنین. قم: ذوی‌القربی.
- بقلی، روزبهان. (۱۳۸۱). رساله‌القدس و رساله‌ی غلطات‌السالكین. به سعی دکتر جواد نوربخش، تهران: یلدا قلم.

پارسا، خواجه محمد. (۱۳۶۶). شرح فصوص الحکم. تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

جهانگیری، محسن. (۱۳۷۵). محیی‌الدین عربی چهره‌ی برجسته‌ی عرفان اسلامی. تهران: دانشگاه.

حمویه، سعدالدین. (۱۳۶۲). المصباح فی التصوف. تصحیح نجیب‌مایل هروی، تهران: مولی. خاوری، اسدالله. (۱۳۶۲). ذهبیه. تهران: دانشگاه تهران.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۷). دانشنامه‌ی قرآن کریم. تهران: ناهید.

خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن. (۱۳۶۸). شرح فصوص الحکم. به اهتمام نجیب‌مایل هروی، تهران: مولی.

خویی، ابوالقاسم امین‌الشریعه. (۱۳۸۳). میزان‌الصواب. مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۲۰). مرآت‌العارفین. تبریز: چاپ سنگی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۲۳). آیات‌الولایه. تبریز: چاپ سنگی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۲۴ الف). اسرار‌الولایه. تبریز: چاپ سنگی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۲۴ ب). رساله‌ی قنوتیه. تبریز: چاپ سنگی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۳۲). مرصاد‌العباد. تبریز: چاپ‌خانه‌ی رضایی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۵۲). طباشیرالحکمه. شیراز: خانقاه احمدی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۷۲). کوثرنامه. شیراز: خانقاه احمدی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۸۳). قوائم‌الانوار و طوابع‌الاسرار. تصحیح و توضیح دکتر خیرالله محمودی، شیراز: دریای نور.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۸۷). رساله‌ی نور علی نور. ترجمه و تعلیق محمد خواجوی، شیراز: دریای نور.

رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). مرصاد‌العباد. تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.

راتکه، رودلف و اوکین، جان. (۱۳۷۹). مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی. ترجمه‌ی مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.

- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۵). *جست و جو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). *دنباله‌ی جست‌وجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.
- السراج الطوسی، ابی نصر. (۱۹۶۰م). *اللمع*. حقیقه و قدم له الدكتور عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، مصر: دارالکتب الحدیثه.
- شیرازی، آقا محمدهاشم. (۱۳۸۲). *مناهل التحقیق*. تصحیح و شرح دکتر محمدیوسف نیری، شیراز: دریای نور.
- العاملی، الشیخ زین‌الدین بن علی. (۱۳۸۵). *منیه المرید فی ادب المفید و المستفید*. تحقیق رضا المختاری، قم: بوستان کتاب.
- قیصری، داوود بن محمود. (۱۳۸۱). *رسائل قیصری*. تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه‌ی ایران.
- قیصری، داوود بن محمود. (۱۳۸۵). *شرح فصوص الحکم*. به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کلینی، ابی جعفر. (بی تا). *اصول کافی*. با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران: مؤسسه تحقیقاتی نور.
- لایهیجی، عبدالکریم. (۱۳۷۱). *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. تهران: سعدی.
- مجدالاشراف شیرازی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۲۳ق). *تحفه الوجود*. تبریز: چاپ سنگی.
- محمود بن عثمان. (۱۳۲۳). *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*. تصحیح ایرج افشار، تهران: کتابخانه‌ی دانش.
- معجم‌الفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار. (۱۳۷۳). زیر نظر علی‌رضا برازش، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نسفی، عزیز الدین. (۱۳۴۴). *کشف الحقایق*. به اهتمام دکتر احمد مهدوی دامغانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسفی، عزیز الدین. (۱۳۶۲). *الانسان الکامل*. به تصحیح مال‌الذیران موله، تهران: زبان و فرهنگ ایران.
- هجویری، علی بن عثمان جلابی. (۱۳۷۵). *کشف المحجوب*. تصحیح ژوکوفسکی، تهران: طهوری.